

گفت‌وگوی لوموند با الن بدیو

نیکبختی یا رضایت‌مندی، چگونه زندگی کنیم؟

پیش‌گفتار: زمان زیادی از آن دوره که سن ژوست نوشت: "نیک بختی یک ایده‌ی تازه در اروپاست" می‌گذرد. در بوروکراسی پسا‌دموکراتیک، رویای اروپائی، خود را پیر و فرسوده احساس می‌کند.



بخشی از نسل جوان، پس از فاجعه‌ی سوریه و سوء قصد و کشتار هفت‌هفته‌ی شارلی در پاریس، بربریت را به داشتن اندوه و ملال، ترجیح می‌دهند. جست و جوی یک هویت برای خود، تبدیل به جنگ میان گروه‌های اقلیت جوان و جامعه شده است. تپ شدن‌های درونی، فزونی

گرفته است. چه در میان احزاب سیاسی و چه در محیط کار، ریاکاری و عدم اطمینان به یکدیگر رشد کرده است. فرانسه رکورد مصرف داروهای تسکین‌دهنده در اروپا را شکسته است. این سر در گمی، انسان‌ها را در چهار دیواری‌های بسته‌ی خانواده و زوج و دوستان نزدیک، به هم فشرده می‌کند. هر کسی سعی دارد خود را در جزیره‌های کوچک نیکبختی و به دور از نهیلیسم معاصر، حفظ کند.

با وجود این خیلی سیاه بین نباشیم، در فرانسه بیش از دیگر کشورهای اروپائی زاد و ولد میشود و این نشانه خوبی از اطمینان به خود و آینده است. ما در محیطی زندگی می‌کنیم که بهره‌وری از سلامت، طول عمر ما را بیشتر از کشورهای پیرامون نشان می‌دهد.

گذشته از این، جهش‌های جمعی، که موجب رشد روحیه‌ی خوب در میان مردم وحشت زده می‌گردد و نشان‌دهنده‌ی تمایل بیکران به زندگی و رد هر نوع "زنده باد مرگ" جهانی است، در تظاهرات میلیونی بعد از کشتارهای هفت‌هفته‌ی شارلی، در همین فرانسه رخ داد.

در این راستا، ما از فلاسفه خود می‌خواهیم که در جاده مه آلود عصر حاضر، راهنمای ما باشند: از عشق تا جدائی، از دیدارهای ناگهانی تا میثاق، از بیماری تا مرگ، چه راه‌هایی را باید بر گزینیم تا بتوانیم آنگونه زندگی کنیم که به زندگی کردنش بیارزد؟

الن بدیو ۱ در گفت و گو با روزنامه ی لوموند، از طرف داران فلسفه ی اراده در برابر تسلیم است، که بر عصر ما چیره شده است. این فیلسوف متعهد، بین نیکبختی و رضایت خاطر فرق میگذارد: رضایت خاطر، چیزی جز تمتع و بهره‌وری از مصرف و داشتن جا و منصب خوب در جامعه نیست، "یک اتومبیل شیک و سفر به کشورهای بیگانه"، در یک کلام، رسیدن به آنچه را که به آن اشتیاق و تمایل داریم. ولی نیک بختی چیز دیگری ست: "قادر شدن به انجام آنچه را که نمی‌دانستیم در توان ما بوده است". چون عاشقی که زندگی را دگرگون میکند تا دوست داشتنی باشد. الن بدیو با نگاه به وقایع اخیر (بحران یونان و اختلاف نظر بین کشورهای اروپائی در ارتباط با نابسامانی های کنونی) رو در روئی بین خرد و فرزاندگی های عهد عتیق را، دوباره جان تازه می‌بخشد.

چگونه زندگی کنیم؟ سوالی ست بر آمده از سوال ها. حیرت آور نیست که بدیو روی یک اندرز پدرش بیش از هر چیز حساب می‌کند: "تو میتوانی، پس تو موظفی". بنابراین، فضیلت های اصلی درک نیک بختی، شهامت و وفا داری ست. "شهامت داشته باش تا اراده ی خود را برای تحقق بخشیدن به آنچه را که احساس میکردی قادر به انجامش نیستی، به کار گیری". شاید این ضرورتی ست بی چون و چرا، برای عصر ره گم کرده ما. نیکولا ترونک - لوموند

چه دیدارها و یا برخوردهائی در زندگی تان نقش تعیین کننده داشته است؟*

قبل از آشنائی با تاتر و فلسفه، جمله ای از پدرم را هیچگاه فراموش نمی‌کنم و همواره به آن فکر خواهم کرد. جنگ جهانی - دوم بود و من شش ساله بودم. پدرم جزء جبهه مقاومت بود و به همین عنوان بعد از آزاد سازی فرانسه، شهردار شهر تولوز شد. او در آن زمان نقشه بسیار بزرگی که پیشرفت عملیات نظامی و بویژه پیشروی جبهه روس ها را نشان می‌داد روی دیوار نصب کرده بود. خط پیشروی این جبهه، با طناب بسیار نازکی که با میخ های کوچک روی نقشه نگه داشته بود، مشخص می‌شد. بارها می‌دیدم که جای این طناب و میخ های حافظ آن تغییر می‌کنند ولی به روی خودم نمی‌آوردم. پدرم که در آن زمان به طور مخفی زندگی میکرد، حرف زیادی در این مورد به ما نمی‌زد و ما گنگ و گیج بودیم که به فهمیم قضیه از چه قرار است. بهار ۱۹۴۴ بود. به هنگام حمله روس ها به کریمه، دیدیم که پدرم ریسمان باریک و میخ ها را جا به جا می‌کند و در جهت این تغییر صورت می‌گیرد که گوئی آلمان ها شروع کرده اند به عقب نشینی به طرف غرب و نه تنها از پیشرفت سریع آنها جلوگیری

شده بود، بلکه به مرور زمین های اشغال شده را از دست می دادند. برای این که موضوع برایم روشن شود گفتم: "انگار می
"رویم که در جنگ برنده شویم"؟ دیدم برای اولین بار جوابش قاطع و روشن بود: "البته الی! کافی است که به خواهیم

آیا این گفتار، اندرز حکیمانه ای برای شما شد؟*

جواب پدرم، برایم چون کتیبه ای ماندنی است. من از او به ارث برده ام که در هر شرایطی آنچه را که آدمی خواسته و به
انجامش مصمم است، اهمیت فراوان دارد. از آن پس، در مقابل افکار و آرای سلطه گر، که غالباً محافظه کارند، عصیان گر
. شدم و آنچه را که به آن ایمان داشته ام، به صرف اینکه باب روز نیست، انکار نکرده ام

شما به اراده های بسیاری دهید، در حالی که رواقیون، خوشبختی را در هر چه، پیش آید، خوش آید می بینند، عقلانی*
نیست که جهان را آن گونه که هست بپذیریم، به جای اینکه تغییرش دهیم؟

سرنوشت ما در سالهای ۱۹۴۰ شکست در جنگ بود. بنابراین یک رواقی می گفت عقلانی آنست که طرفدار مارشال پتن –
شوید؟ پتن وقتی به شهرستان ها می رفت، در میتینگ هایش پیروز مند بود، تو گوئی او کشور را از آنچه که می توانست
بدترین های جنگ باشد به دور نگه داشته است. می بایستی او را می پذیرفتیم؟ من به رواقیون که در وان پلائی حمام با ثروت
زیاد نشسته اند و پیشنهاد سرنوشت پذیری می دهند، بد گمانم. هستند ماتریالیست های سخت و سفت مثل اپیکوریان که
هرگونه قیام علیه موازین و قوانین جهانی را غیر منطقی و بیهوده می شمارند و آن را خطر پذیری بی فایده می دانند، ولی
سرانجام این دکترین چیست؟ لذت بردن از روزی که سپری میشود بنا بر، "کارپ دییم مشهور" هوراس ۴؟ این نوع نگرش در
خرید عهد عتیق، عنصری از خود پسندی منفعت جویانه را در خود دارد و بیان گر آنست که انسان باید جای امن و راحتی در
جهان داشته باشد، حتی اگر شاهد له و لورده شدن دیگر کسان ست

ریشه این اخلاقیات خودخواهانه در کجاست؟*

این نوع ادراک در امپراتوری روم نشو و نما کرده است که موقعیت تاریخی آن شباهت زیادی به عصر ما دارد: برتری طلبی –
جهانی در جهت ندادن شانس زیاد به مخالفین سیستم اقتصادی و سیاسی موجود. در چنین موقعیتی زمینه برای رشد این
ایده به خوبی فراهم می شود که باید شرایط را پذیرفت و در آن جا افتاد. آیا در این صورت یک فیلسوف ریالیست می بایستی
بگوید: با هر نوع چشم اندازی از تحول مخالفم و سر جای خود م می مانم؟ و یا به روایت محافظه کارانه پاسکال بروکتره ۵
شیوه زندگی غربی جائی برای چانه زدن ندارد؟ "من به این ایده تسلیم نمی شوم و چیز دیگری می خواهم. من وفادار به اندرز

. حکیمانه پدرم هستم

پس از جنگ، استادی شما را با تاتر آشنا می کند، چرا این آشنائی در زندگیتان نقش تعیین کننده داشته است*؟

چگونه تاتر به راهنمای زندگی شما تبدیل میشود؟

زمانی که دانش آموز بودم، در دبیرستان آنچه را که اهمیت داشت این بود که می بایستی با راسین، کورنی و مولیر درسمان را شروع می کردیم، خواه دلمان می خواست یا نهی خواست، و این تا کلاس یازده ادامه پیدا می کرد. هر سال یک پیس از هر کدام از آنها را باید اجرا می کردیم. ولی این تنها یک برنامه درسی از پیش تهیه شده نبود، بلکه با کسی آشنا می شدیم و دیدار داشتیم. در کلاس دوم راهنمائی به معلم فرانسه ای بر خورد کردم که تاتر را وسیله خوبی می دانست که آدم می تواند در آن رلی داشته باشد. هدف اصلی، تحصیل تاتر نبود، بلکه بازی کردن در آن بود. یک گروه تاتری ایجاد نمود که هر داوطلبی می توانست در آن جائی داشته باشد و بر این اساس، من و دیگران کم کم اکتور شدیم.

چه دیدار خوبی! به نوعی گسستن از روال تکراری مدرسه بود. روی صحنه که می رفتیم تنها خودمان مسئول آنچه که می توانست پیش بیاید بودیم. یک بار من نقش فوربری دو اسکاپین ۶ را ایفا کردم که در آن، حاضر جوابی و فوت و فن کار را آموختم. هیچوقت یادم نمی رود، که برای اولین بار خود را به صحنه ی پر نور تاتر پرت کردم و اولین دیالوگ تاتر را انجام دادم. از هیجان می لرزیدم. آری برای اینکه اکتور تاتر باشی، خطرهای زیادی را باید به جان خرید. در میان موجی از نور و مقابل تماشاگران، تنها ترس است که در شما مبارزه با خطری را که احساس می کنید، بر می انگیزد.

آیا یک محافظه کاری درونی، و یک نحوه ی عمل انسانی در جهت حفظ خود و دنیای پیرامون، در انسان وجود دارد؟*

آری. در روش فکری انسان، محافظه کاری عمیقی که از خود زندگی بر می آید، وجود دارد؛ قبل از هر چیز باید زندگی کرد و خود را زیر سایه بان های محافظ، بدور از خطرها قرار داد. به قول اسپینوزا "هستی ی خود را مصون نگه داشت." آنجا که پدرم می گفت تنها اراده است که می تواند کارآیی داشته باشد، او اهمیت کمی به این محافظه کاری ها می داد، که گاهی باید مهار شان کرد.

تاتر لحظه و مکانی است که تن انسان در خدمت خیال پردازی های افسانه ای قرار می گیرد و این همان چیزی است که در تضاد با میل غریزی به زندگی روزمره گی است.

یک کمترین با خطر کردن در بیان تمامیتی از خود، تصمیم شگفت آور و خارق العاده ای را به عهده می گیرد. من به همت پروفیسور م در سال دوم راهنمائی، شانس برخورد با همه ی این ها را داشتم.

تاتر برای شما تلاقی دیدار و تصمیم بود؟*

نخست آشنائی من با معلم فرانسه ام بود. او زُل پیوند دهنده را بین تاتر و این دیدارها ایفا می کرد. دقیقا آنچه را که – افلاطون در "لو بانکه" ۷ نشان می دهد، آنجا که می گوید فلسفه، همیشه برخورداری از آشنائی و دیدار با کسی است. این چنین است سمت و سوی روایت جذاب السیبیاد ۸ و دیدارش با سقراط. در مسیر این دیدارها ست که پرسش هائی در زمینه ی خواستن، تصمیم گرفتن و گفتار و ارتباط با دیگران به میان می آید. همه ی این ها شما را در موقعیت حیاتی با شکوه و بیمناکی قرار می دهد.

آشنائی با فلسفه و خواندن آثار ژان پل سارتر از دیگر عوامل موثر در زندگی تان به شمار می آید، چرا فلسفه را به عنوان *

رهنمود زندگی خود انتخاب کرده اید؟

آنچه را که در فلسفه به روایت سارتر دیده ام، برایم ادامه همان اندرز حکیمانه ی پدرم بود. من به سارتر روی یک نکته – همواره وفادار مانده ام که به نظرم بسیار اساسی است: در یک موقعیت دشوار نمی توان به بهانه های مختلف از زیرش در رفت. در هر شرایطی، نباید از خواستن، تصمیم گرفتن و عکس العمل نشان دادن طفره رفت. برای سارتر، تنها درک و آگاهی بی قید و شرط از یک وضعیت، کافی است که دیگر نتوانیم از مسئولیت خود شانه خالی کنیم. حتی اگر آن شرایط سخت باشد، در این صورت باید در تغییر بنیادین آن، سخت کوش تر بود. این است پندی را که سارتر می دهد.

چگونه فلسفه می تواند، احتمالا به ما کمک کند که سعادت مند باشیم؟ *

هنگامی سعادت مندی چهره می نماید که ما دریابیم قادر به انجام کاری هستیم که نمی دانستیم توان آن را داشته ایم. مثلا – در یک برخورد عاشقانه، شما در می یابید که چیزی، خودخواهی محافظه کارانه و بنیادین شما را در هم می شکند: شما می پذیرید که زیست تان تماما به شخص دیگری وابسته شده است. قبل از اینکه آن را تجربه کنید، کوچکترین ایده ای از آن ندارید. از آن هنگام که آن دیگری، در هستی تان جا باز می کند، احتیاطی که بر اساس عادت همیشه برای حراست از خود داشتید، لگد مال می شود.

حال باید عواقب این سعادت مندی را تجربه کرد و تا بالاترین درجه در نگهداری، بازیابی، و نوسازی آن کوشید تا بتوان زیر سایه ی این اساسی ترین پدیده ی نو پیدا، زیست. باید پذیرفت که گاهی این نیکبختی علیه رضایت مندی عمل می کند.

چرا نیکبختی را در تضاد با رضایت مندی می دانید؟ *

قبل از هر چیز نیکبختی اساسا برابری خواه است. در حالی که رضایت مندی در ارتباط با خودخواهی ی زندگی و روزمره گی، – از برابری چیزی سرش نمی شود.

علاوه بر این، رضایت مندی، پیوندی با دیدار و ارتباط و عزم ندارد. رضایت مندی، داشتن جاه و مرتبت بهتر و زندگی لوکس تر و در یک کلام، مصرف بیشتر است؛ آنچه را که ما علیه آن مبارزه کرده ایم. رضایت مند بودن اشغال جایی در این جهان است. برای بهره مندی از آن، به گونه ای که با زمانه، سازگار باشد.

بنا بر این، رضایت خاطر در برابر نیک بختی، نمائی محدود و منحصر از عکس العملی درونی و شکلی از موفقیت بر اساس. هنجارهای جهانی است.

رواقی می تواند بگوید: "رضایت مند باشید از اینکه رضایت مندید." این یک حالت کاملاً عادی نزد همه است و من هم کم و بیش با این حرف موافقم، ولی به عنوان یک فیلسوف، خطاب به خود می گویم، چیز متفاوت دیگری وجود دارد که نامش نیکبختی است؛ و فیلسوف همیشه در پی آن بوده است که بشریت را به این سمت و سوی، سوق دهد حتی اگر به دست آوردنش، جز با سرکوب رضایت مندی ممکن نباشد.

اگر نیکبختی مبتنی است بر لذت بردن از وجود سازنده و پرتوان چیزی که انجامش به نظر غیر ممکن می رسد، آیا باید *

جهان را برای نیک بخت شدن تغییر داد؟

در ارتباط طبیعی جهان، دیالکتیکی بین رضایت مندی و نا رضایت مندی حاکم است. در عمق مسئله، یک دیالکتیک مطالبه – کننده است که می توان آن را "دیدگاه سندی کائی جهان" نامید. اما نیکبختی واقعی، یک نوع طبیعی از زندگی اجتماعی نیست. زمانی که شما تقاضای نیک بخت بودن دارید و جوابش "نه" است، دو امکان برای شما باقی می ماند. نخستین راه آنست که تقاضای خود را پس بگیرد و خودتان را از داشتن نیکبختی محروم و به رضایت مندی بسنده کنید. در این صورت شما اطاعت کرده اید. این است ریشه ذاتی و درونی کنسرواتیسزم (محافظه کاری)

دومین امکان، به گفته لاکان ۹ آنچه را که خواسته اید پای انجامش بمانید و همان گونه که پدرم می گفت، دست از خواسته تان بر ندارید. بنا بر این لحظاتی در زندگی پیش می آید که برای نجات چهره انسانیت، به جای تسلیم در مقابل امر نا ممکن، باید تغییر جهان را خواسته ی خود کرد.

پس وقتی سعادت مندی می توانیم جهان را تغییر دهیم؟ *

بله! ولی در عین حال به ایده ی سعادت مندی وفادار باشیم و بدانیم که شباهتی به رضایت مندی ندارد. سلطه گران – جهان از تغییر خوششان نمی آید و اگر شما علی رغم باد و طوفان راه خود را ادامه دهید، آنها می خواهند به هر وسیله ای که ممکن باشد به شما به گویند که بیراهه میروید. این دقیقاً وضعیتی است که یونان با آن روبروست: مردم یونان می گویند "ما

به استیلا مالی و قدرت مطلق شما تن نمی دهیم و می خواهیم طور دیگر زندگی کنیم " موسسات اروپایی به آنها پاسخ داده اند: " باید آنچه را که ما می خواهیم، به خواهید حتی اگر بر خلاف خواسته تان باشد و اگر به سر سختی خود ادامه دهید، خواهید دید چه بر سر تان می آید ". هنگامی که مردم یونان تصمیم به رد بندگی ارادی گرفتند، آنها شروع به تهدید کردند. بنابراین، یونانیان در خواست ماندن در یک دیالکتیک رضایت مندی | نارضایت مندی را ندارند. آنها می گویند غیر از آنچه را که شما می خواهید به ما تحمیل کنید، راه حل دیگری هم هست. علاوه بر این آنها می گویند ما خیالبافی نمی کنیم، حتی عده زیادی از اقتصاد دانان محافظه کار معتقدند که بدهی یونان باید بخشیده و یا بازسازی شود. آنچه را که رهبران اروپایی امکان پذیر نمی دانند، این است که، خود مردم یونان در این مورد تصمیم بگیرند. این امر یک مجازات اقتصادی مبتنی بر عقل نیست، بلکه یک تنبیه سیاسی و یک گوشمالی به متقاضیان نیکبختی است، به این بهانه که آن دولتمردان، رضایت خاطر پیدا نکرده اند.

پاسکال می نویسد: " ما هرگز زندگی نمی کنیم ولی امید به زندگی کردن در ماست و خود را همواره در دسترس خوشحال *

بودن می گذاریم و این باعث میشود که هرگز خوشبخت نباشیم. " آیا از رسیدن به یک نیکبختی واقعی باید ترک امید کرد؟

جمله ای حزن انگیز است. اگر پاسکال این را می نویسد، مشخصا برای اینکه معتقد به آسایش جاویدان روح در دنیای دیگری ست. تمام آنها ئی که خوشبختی را در فلسفه، امکان ناپذیر جلوه می دهند و وعده ی آن را در جای دیگری جستجو می کنند، میدانند که نمی توان خواننده کتاب را به نا میسر بودن نیکبختی کشاند، بنابراین از کلاه خود وعده خوشبختی ی دست نیافتنی و مافوق دنیای محسوس را بیرون می کشند

مطلقا با این تز موافق نیستم. نیک بختی کاملا میسر است، ولی نه به شکل یک رضایت مندی محافظه کارانه. امکان پذیر

است به شرطی خطرهایی که باید در دیدارها، تصمیم ها، و در تمام لحظه ها و در سراسر زندگی بشریت، به جان

خرید.

با بدبختی ها چگونه کنار می آید: بیماری، تصادف های بد زندگی، مصیبت ها، گسستگی و جدائی حاصله از خصومت *

ها؟

تفاوت بین نیکبختی و رضایت مندی، بحث در مورد بدبختی را به تفارق می کشاند. بدبختی ها گاهی از یک نارضایتی ژرف

ناشی می شود ولی حتی در بدترین شرایط، درهای خوشبختی کاملا بسته نیست، زیرا زمینه و امکان رسیدن به آن همیشه

یکسان نیست. برای کسی که دو پای سالم دارد، چند قدم برداشتن چیزی است کاملاً عادی؛ ولی برای یک افلیج که دوره ترمیم عضو ناقص شده را می‌گذراند، یک رضایت خاطر بزرگ است.

پس بدبختی چیست؟ *

شاید بتوان نخستین توصیف از بدبختی را شکلی از نا رضایت مندی بسیار جدی و مواجه شدن به انجام امری ناممکن دانست. لیکن سیه روزی می‌تواند از شکست نیک بختی نیز بروز کند. مفهوم وفا داری که من مطرح می‌کنم، و همواره با دیداری و به طور طبیعی با خوشبخت بودن همراه است، پیوسته در جستجوی نیک بختی است. ولی وفا داری، تنها شرط اخلاقی است و نمیتواند بیمه گر همه ی خطرها باشد.

باید قبول کرد که فاجعه هائی در پی نیک بختی به وقوع می‌پیوندد و میتواند عوامل گوناگون داشته باشد: برخی از بی حوصلگی یا سهل انگاری و پاره ای، از نا وفا داری و خیانت پدید می‌آیند. در فلسفه ی من، بدی هنگامی رخ می‌نماید که مسئول این فاجعه ها باشیم. من این را مصیبت می‌نامم. همان قدر این تجربه، وحشت برانگیز است، که حس نیک بختی، قدرت مند و توان زاست. محافظه کاران از این فاجعه، بسیار خوشحال می‌شوند و بدینگونه میتوانند خود را به رضایت مندی تسلی دهند.

.... با وجود این، شما همواره فاجعه را به "لش بازی" ترجیح داده اید *

آه بله! بهتر است که خطر وجود فاجعه را به جان خرید، تا خود را از آن محروم کرد. من این را لش بازی می‌خوانم که انسان ها را به سوی یک روزمره گی حیوانی سوق می‌دهد، که خود را تنها به جاه و منصب دل خوش می‌بینند. حاصل بی عاری و لش بازی، محروم نگه داشتن خود از تجربه ی آنچه را که به انجام آن قادریم می‌باشد.

آیا پیوند های عشق و دوستی، با سلطه ی رضایت مندی های آنی و زود گذر، گسسته می‌شود؟ *

دنیای امروز، الگوئی است بر پایه ی داد و ستد، که هر یک از ما را به سمت و سوی یک جدال منافع فردی سوق می‌دهد و به همین علت، امروزه جدائی ها و طلاق ها، بیش از زمان گذشته است. ما خیلی سریع فرتوتگی و بی مصرف بودن کالایی را که در تصرف ماست، احساس می‌کنیم. محافظه کاری و احتیاط ورزی، ما را به بی مصرف شدن زودرس اشیاء و خرید مدل های جدید وا می‌دارد.

مصرف کننده، پیکره ای عینی و قدرت مندی است که جهان را به چرخش در می‌آورد. اربابان ما با نگرانی به سطح خرید کالا های مان چشم دوخته اند. اگر در یک آن، خرید متوقف شود، این سیستم از هم پاشیده خواهد شد. ما در زنجیره ی لزوم

خریدِ اشیاء، بنا به تغییرات و نو شدنِ مدل‌های شان، خود را اسیر کرده ایم. من فکر می‌کنم از این پس، شکل عمومی ارتباط بین انسان‌ها به طور رسمی، بر پایه‌ی رقابت با یکدیگر پی‌ریزی خواهد شد، و بی‌شک مسری خواهد بود.

آیا شما وفا داری را ستایش می‌کنید؟ *

به نحوی چنین است، زیرا وسوسه‌ی داشتنِ اشیای نو- غالباً مد روز- به نوعی به آنچه را که نیک بختی می‌نامم لطمه می‌زند - وفا داری، همواره با تهدید روبروست. ما حق نداریم به اتومبیلِ کهنه مان وفادار بمانیم، باید آن را عوض کرد زیرا در غیر این صورت به سیستم اقتصادی لطمه می‌زنیم! این حکم، در تمام فضای جمعی و فردی نفوذ میکند و آفریننده‌ی جدائی‌هاست. این منطق با اندرز حکیمانه‌ی پدرم در تضاد است: "تو می‌توانی، به آنچه را که میل به انجامش داری و می‌دانی که در توان هست، ادامه دهی." تو می‌توانی، پس تو موظفی.

پانویس‌ها

فیلدسوف و درام‌نویس سرشناس فرانسوی، نویسنده‌ی چندین کتاب در زمینه‌های سیاسی، فلسفی، - Alai Badiou - ۱-
رمان و نمایشنامه است.

این گفتگو در چهار چوب فستیوال تاتر اونیون صورت گرفته و در شماره ۱۷ اوت ۲۰۱۵ در روزنامه‌ی لوموند منتشر -۲-
شده است.

شهری در جنوب فرانسه -۳-

اشاره‌ای به شعری از هوراس (شاعر سرشناس رومی): بهره‌مند شو از امروز، بی‌آنکه غم فردا خوری -۴-

نویسنده و فعال سیاسی فرانسوی -۵-

نمایش‌نامه‌ای از مولیر که در ۲۴ ماه مه ۱۶۷۱ در پالاس رویال پاریس به نمایش درآمد -۶-

متنی بلند از گفتمان‌های افلاطون در زمینه طبیعت و بویژه در وصف عشق -۷-

شخصیت سیاسی مشهور یونان باستان -۸-

روانکاوی و روان‌شناس مشهور قرن بیستم فرانسه -۹-

دوشنبه، ۱۹ مرداد، ۱۴۰۲

منبع روزنامه لوموند

ترجمه ی علی شبان